



میثا و همدانی بنام

چکیده

از جمله امور مربوط به قیامت که انبیاء الهی از آن خبر داده‌اند، مسئله معاد و رستاخیز می‌باشد. بنابه فرمایش ائمه معصومین^(ع) قیامت روزی است که خداوند همه انسانهای گذشته و آینده را برای رسیدگی دقیق حساب و رسیدن به پاداش اعمال، گرد هم می‌آورد.

موضوع این تحقیق نیز در همین زمینه بوده، که تحت عنوان «فرهنگ اصطلاحات معاد از دیدگاه قرآن و حدیث» فراهم آمده است و نگارنده کوشیده تا این موضوع را در پرتو آیات قرآنی با استفاده از کتب لغوی و حدیثی و تفسیری معتبر در حد توان و امکان مورد پژوهش قرار دهد. در این تحقیق سعی شده در هر فصل چندین لغت با مفهوم معاد مورد بررسی قرار گیرد. شیوه نگارنده بدین صورت بوده که ابتدا در هر فصل کلمه با حرف مورد نظر و مشتقات و معانی آن در قرآن و سپس در غیر آن مورد پژوهش قرار گرفته است.

مقدمه

شکر خدایی را که شکرش را بدون کمترین نیاز به سپاس سپاسگزاران، طریق اقرار به مقام ذات خداوندی و پناه نیازمندان و پروردگاری و سبب مزید رحمتش و راه رسیدن به فضلش قرار داده است.

شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یگانه و بی‌شریک است، شهادتی که از اخلاص درون برآید، و زبان به تعبیر از صدق نهان در آن به گفتار آید، خالق و آفریدگار و صورتگر است، نامهای نیک دارد، چیزی همانندش نیست که (چیز) به خواست او پدید آمده و مخلوق را با خالق شباهتی نیست.

با توجه به اینکه معاد یکی از اعتقادات ما می‌باشد و از مسائلی است که هر عقل سالمی آن را تأیید می‌کند زیرا زندگی انسان در این جهان به پایان نمی‌رسد و بسیاری از کارهای نیک و بد او در هر حالی که هنوز اجر و عذاب آن را نچشیده، از دنیا می‌رود بنابراین به حکم عقل واجب است سرای دیگری وجود داشته باشد که در آن سرای انسانها پاداش نیکها و جزای بدیهای خود را ببینند لذا بسیار علاقمند بودم که در این مورد در فرصت مناسبی پژوهشی انجام بدهم، بنابراین موضوع (فرهنگ اصطلاحات معاد از دیدگاه قرآن و حدیث) را انتخاب کردم و به شرح و توضیح آن به عنوان موضوع تحقیق پرداختم. آنچه در مقاله ملاحظه می‌فرمایید بخشی از این تحقیق مفصل است.

أبد

أبد: أبدأ یاأبد أبدأ و جمع آن آباد و أبود به معنی همیشه و پیوسته می‌باشد.^۱
راغب در «مفردات» می‌گوید:

أبد زمان مستمری است که قطع نمی‌شود و در ماده «أمد» گوید: «أبد» زمان غیرمحدود است.^۲

در «اقراب الموارد» آمده:

«أبد» ظرف زمان است و برای تأکید مستقبل می‌آید نه برای دوام و استمرار آن، چنانکه «قطّ» و «البتّه» برای تأکید زمان ماضی است. بنابراین سخن، کلمه «أبد» همیشه معنای ماقبل خود را تأکید می‌کند، به عبارت دیگر تأکید است نه تأسیس.^۳

تدبّر در آیات قرآن مجید خلاف این مطلب را می‌رساند و ثابت می‌کند که «أبد» برای تأکید نیست آیتی^۴ هست که بوسیله «أبد» از آنها دوام و همیشگی فهمیده می‌شود.^۵

کلمه مذکور در معانی مختلفی نیز بکار رفته است.^۶

خداوند متعال می‌فرماید: *سند خلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها أبدا* (نساء، ۴/۱۲۲)؛ درآریمشان باغهایی که جاری است در آنها جویها جاودانان در آن همیشه. لفظ «أبد» در ۲۸ آیه و در ۱۵ سوره از قرآن بکار رفته است.^۷

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

أنت الأبد فلا أمد لك؛^۸ تو همیشه هستی و انتهای برای تو نیست.

أثر

أثر: *أثر یا أثر* أثر و أثارة و جمع آن آثار به معنی نشانه می‌باشد.^۹

در «قاموس قرآن» آمده است.

«أثر» به معنی باقیمانده شیء می‌باشد.^{۱۰}

کلمه مذکور در معانی مختلفی نیز بکار رفته است.^{۱۱}

خداوند متعال می‌فرماید:

إننا نحن نحي الموتى و نكتب ما قدموا و آثارهم (یس، ۳۶/۱۲)؛ همانا ما زنده کنیم مردگان را و نویسیم آنچه پیش فرستادند و آثار ایشان را.

لفظ «أثر» با سایر مشتقاتش در ۲۱ آیه و در ۱۹ سوره از قرآن بکار رفته است.^{۱۲}

در آیه مورد بحث مراد، اعمال و کارها و سنتهایی است که از انسانها باقی می‌ماند. علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه مذکور می‌فرماید:

مراد از «آثارهم» باقیاتی است که برای بعد از مردن خود بجای گذاشتند که یا سنت خیری است که مردم بعد از او به آن سنت عمل کنند و یا سنت شرعی است که باب کرده و مردم بعد از او هم به آن سنت عمل کنند.^{۱۳}

فخر رازی در تفسیر خود می‌فرماید:

مراد از «آثار» اعمالی است که مترتب و متفرع بر آن نیات می‌شود.^{۱۴}

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

هر کس سنت نیکی را پایه گذاری کند، مادامی که در دنیا مردمی به آن سنت عمل می کنند، ثواب آن اعمال را به حساب این شخص هم می گذارند، بدون اینکه از اجر عامل آن کم بگذارند، و هر کس سنت زشتی در بین مردم باب کند، مادامی که در دنیا مردمی به این سنت عمل می کنند و گناه آن عملها را به حساب او نیز می گذارند، بدون اینکه از گناه عامل آن کم بگذارند. ۱۵

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» می فرماید:

وأحب العباد إلى الله المتأسي بنبيه، والمقتص لأثره؛^{۱۶} و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیغمبر (ص) خود بوده و به دنبال نشانه او برود.

إثم

إثم: أثم يَأثم إثمًا و أثمًا و أثمًا و مأثمًا و جمع آن آثم به معنی گناه می باشد. ۱۷
راغب در «مفردات» می گوید:

آن نام کارهایی است که از ثواب باز می دارد. ۱۸

کلمه مذکور در معانی دیگری نیز بکار رفته است. ۱۹

خداوند متعال می فرماید: لا يسمعون فيها لغواً و لا تأثيماً (واقع، ۲۵/۵۶)؛ نشنوند در آن بیهوده و نه گناه بستن را.

لفظ «إثم» با سایر مشتقاتش در ۴۸ آیه و در ۳۰ سوره از قرآن بکار رفته است. ۲۰

علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

کلمه «تأثیم» آن است که نسبت إثم (گناه) به کسی بدهی. ۲۱

در تفسیر «المنار» آمده است:

«إثم» هر آن چیزی است که در آن ضرر و زیان باشد. در این صورت به گناه و

خمر و... از آن جهت «إثم» گفته شده که ضرر هستند و از خیر باز می دارند. ۲۲

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» می فرماید:

و علی کل داخل فی باطل إثمَان: إثم العمل به، إثم الرضا به^{۲۳}؛ بر هر کننده کار

باطل و نادرست دو گناه است: گناه به جا آوردن آن، و گناه رضا و خوشنودی به

آن.

أجر

أجر: أَجْرٌ يَأْجُرُ أَجْرًا وَإِجَارَةً وَجَمْعُ آن أَجُورٌ وَأَجَارٌ وَبِهِ مَعْنَى ثَوَابٍ وَپَادَاشِ
مِی بَاشَد. ۲۴

راغب در «مفردات» می گوید:

کلمه «أجر» در مزدِ عملِ خوبِ گفته می شود برخلاف جزاء که در عملِ خوب و بد
هر دو استعمال می شود. ۲۵

در تفسیر بیضاوی و کشاف آمده است:

آن به معنای جزای اعمال نیک و بد می باشد. ۲۶

کلمه مذکور در معنی مختلفی نیز بکار رفته است. ۲۷
خداوند متعال می فرماید:

إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ (یونس، ۷۲/۱۰)؛ نیست پاداشم مگر بر خدا.

لفظ مذکور با دیگر مشتقاتش در ۱۱۶ آیه و در ۶۶ سوره از قرآن بکار رفته است. ۲۸
و نیز در قرآن به ثواب دنیا و آخرت هر دو اطلاق شده است. ۲۹
شیخ طبرسی در «مجمع البیان» می فرماید:

به جزای اعمالتان می رسید خیر باشد خیر، شر باشد شر. ۳۰

أجل

أجل: أَجْلٌ يَأْجُلُ أَجْلًا وَجَمْعُ آن أَجَالٌ وَضِدُّ آن عَاجِلٌ وَبِهِ مَعْنَى آخِرِ مَدَّتِ
مِی بَاشَد. ۳۱

راغب در «مفردات» می گوید:

«أجل» مدتی است که برای چیزی معین شود و أجل انسان مدت حیات اوست. ۳۲
در «قاموس المحيط» آمده است:

أجل دارای دو معنی است، مدت معین و آخر مدت، و شاید استعمال آن در
آخر مدت بطور مجاز باشد و می توان گفت که معنای اصلی آن تمام مدت
است. ۳۳

کلمه مذکور در معانی دیگری نیز بکار رفته است. ۳۴

خداوند متعال می فرماید:

من كان يرجوا لقاء الله فان أجل الله لآت (عنکبوت، ۵۹/۲۹)؛ کسی که امید دارد ملاقات خدا را همانا سرآمد خدا است آینده.

لفظ «أجل» با سایر مشتقاتش در ۵۴ آیه و در ۳۸ سوره از قرآن بکار رفته است. ۳۵
علامه طباطبایی در «المیزان» می فرماید:

مراد از «أجل» آخر مدت می باشد. ۳۶ ولی به نظر می آید که مراد از أجل الله روز قیامت باشد. ۳۷

حضرت علی (ع) در این رابطه می فرماید:

کفی بالأجل حارساً ۳۸؛ برای نگهداری أجل، بس است.

أرض

أرض: أرض یرضُ أرضاً و جمع آن أرضون به معنی زمین می باشد. ۳۹
در «نثر طوبی» آمده است:

مراد از «ارض» مطلق زمین است خرد یا بزرگ. ۴۰

خداوند متعال می فرماید:

و ما تدری نفس بأی أرض تموت؛ (لقمان، ۳۱/۳۴) و نداند کسی به کدام زمین بمیرد.

لفظ مذکور در ۴۶۱ آیه و در ۱۴۸ سوره از قرآن بکار رفته است. ۴۱ و در قرآن همیشه

به لفظ مفرد و در روایت بصورت جمع استعمال شده است. ۴۲

خداوند متعال زمین را مهد انسان قرار داده است که روی آن به سیر و سیاحت می پردازد

و با اینکه همواره به دور خود می چرخد، انسان در سیر آن آرمیده و غافل از اینکه خود زمین

دوربینی مخفی برای ثبت کارهای وی می باشد.

همین زمین یکی از گواهانی است که در روز قیامت در دادگاه عدل الهی گواه اعمال

خلق خواهد بود و همین زمین حافظ اسرار و اعمال آدمی است که در روز قیامت اسرار

خویش را بیرون می دهد.

علامه طباطبایی در «المیزان» می فرماید:

معلوم می‌شود زمین هم برای خود شعوری دارد و هر عملی که در آن واقع می‌شود، می‌فهمد و خیر و شر را تشخیص می‌دهد و آن را برای روز اداء شهادت تحمّل می‌کنند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت شهادت خود را ادا کرده و اخبار حوادث واقعه در آن را خبر بدهد. ۴۳

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

مواظب وضویتان باشید، و بهترین اعمال شما نماز است، و از زمین برحذر باشید زیرا آن همواره، ملازم شماست و کسی نیست که عمل خیر یا شری روی آن انجام دهد مگر اینکه زمین خبرگذار آن عمل است. ۴۴

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

و منهم الثّابتة فی الارضین السفلی أقدامهم؛ ۴۵ و عده‌ای از آنان قسم چهارم فرشتگان قدمهایشان در طبقات زیرزمین ثابت است.

أزف

أزف: أزف یا زفُ أزفاً و أزوفاً به معنی نزدیک شدن وقت می‌باشد. ۴۶
خداوند متعال می‌فرماید:

أزفت الأزفة (نجم، ۵۳/۵۷)؛ نزدیک گشت نزدیک شوند. لفظ مذکور در معانی مختلفی نیز بکار رفته است. ۴۷

لفظ «أزف» در ۳ آیه و در ۲ سوره از قرآن بکار رفته است. ۴۸
علامه طباطبایی در ذیل آیه مذکور می‌فرماید:

«یوم الأزفة» یکی از اسامی قیامت می‌باشد. ۴۹ و کلمه «ازف» منظور روز قیامت است. ۵۰

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» در این رابطه در خطبه غراء می‌فرماید:
أزف النّشور؛ ۵۱ برانگیختن مردم نزدیک شد.

حرف باء

دومین حرف از الفبای فارسی و عربی و حروف أبجد، و در حساب أبجد آن را به

جای دو می گیرند.

در زبان عربی یکی از حروف جاره است و در چهارده معنی بکار می رود. ۵۲

برزخ

برزخ: جمع آن را برازخ و اصل آن از برزه به معنی واسطه و حایل میان دو چیز. ۵۳
در قاموس قرآن آمده:

عالم مرگ را برزخ گویند چون میان زندگی دنیا و آخرت واسطه است ۵۴ و نیز گفته شده: برزخ عالمی را گویند که روح تا قیامت در آنجاست. ۵۵

همچنین در معانی مختلفی بکار رفته است. ۵۶

خداوند متعال می فرماید:

و من ورائهم برزخ إلی یوم یبعثون (مؤمنون، ۲۳/۱۰۰)؛ و از پشت سر آنان است برزخی تا روزی که برانگیخته شوند.

لفظ «برزخ» در ۳ آیه و ۳ سوره از قرآن بکار رفته است. ۵۷

علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

کلمه «برزخ» به معنی حائل در میان دو چیز است. و مراد از «برزخ» عالم قبر است

که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می کنند تا

قیامت برسد. ۵۸

در تفسیر قمی در ذیل جمله «و من ورائهم... یبعثون» فرموده:

برزخ به معنای امری بین دو امر و حد وسط آن دو است و در آیه به معنای ثواب و

عقاب بین دنیا و آخرت است.

امام صادق (ع) فرمود:

به خدا سوگند من بر شما نمی ترسم مگر از برزخ؛ چون وقتی کار دست ما بیفتد، ما

به شما اولی خواهیم بود. ۵۹

حضرت علی (ع) می فرماید:

فکأنما الطلوعا غیوب أهل البرزخ فی طول الاقامة فیه. ۶۰

بسّ

بسّ: بَسَّ يَبْسُ بَسًّا به معنی کوبیده شدن، و نرم شدن در اثر کوبیدن می باشد. ۶۱
در معانی مختلفی هم بکار رفته است. ۶۲
خداوند متعال می فرماید:

و بست الجبال بسّاً (واقعه، ۵/۵۶)؛ و رانده شوند کوهها راندنی.

لفظ مذکور در ۲ آیه و ۱ سوره از قرآن بکار رفته است. ۶۳
علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

کلمه «بسّ» (با تشدید سین)، به معنای خرد کردن است، یعنی جسمی را که دارای
حجمی بوده آنقدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی درآید. ۶۴

بعث

بعث: بَعَثَ يَبْعَثُ بَعْثًا و جمع آن بُعْثُ و بُعُوثٌ به معنی برانگیختن می باشد. ۶۵
در قاموس قرآن آمده است:

معنای مشهور آن در استعمال قرآن مجید، بعثت انبیاء و روز معاد است. ۶۶
کلمه «بعث» در معانی مختلفی هم بکار رفته است. ۶۷
خداوند متعال می فرماید:

و أن الله يبعث من في القبور (حج، ۷/۲۲)؛ و آنکه خدا برانگیزد آنان را که در گورند.
کلمه مذکور در ۶۷ آیه و ۵۹ سوره از قرآن بکار رفته است. ۶۸

انّ الله بعث رسولا هاديا بكتاب ناطق و امر قائم. ۶۹ خداوند پیغمبر را که راهنما بود
برانگیخت با کتابی گویا و امری برپا.

بعثر

بعثر: بَعَثَرَ بَعْثَرَةً به معنی برانگیختن می باشد. ۷۰
راغب در «مفردات» می گوید:

بنا به قولی احتمال می دهد که کلمه «بعثر» مرکب از بُعْثَ و أُثِيرَ باشد. ۷۱
طبرسی در «مجمع البیان» می فرماید:

کلمه «بعثر» به معنی مطلق زیر و رو شدن می باشد. ۷۲

خداوند متعال می فرماید:

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ (انفطار، ۴/۸۲)؛ و گاهی که گورها برانگیخته شود.

کلمه «بعثر» در ۲ آیه و در ۲ سوره بکار رفته است. ۷۳

علامه طباطبائی می فرماید:

مصدر «بعثرة» نظیر مصدر «بحثرة» به معنای بعث و نشر است، یعنی برانگیخته شدن

و منتشر گشتن. ۷۴

پیامبر (ص) در ضمن حدیثی به «قیس بن عاصم» فرمود:

قیس ناگزیر باید همنشین و مصاحبی با تو در قبر دفن شود در حالی که او زنده

است و تو مرده ای. پس اگر بزرگوار باشد تو را بزرگوار می گرداند و اگر ناکس

باشد تو را ناکس می سازد، روز قیامت محشور نمی شود مگر با تو، و تو محشور

نمی شوی مگر با او، و از تو سؤال نمی کنند مگر از زشتی و نیکی او، پس مگردان

او را مگر صالح و پسندیده، زیرا اگر پسندیده باشد با او آنسی خواهی گرفت و از

محبت او بهره مند خواهی شد و اگر فاسد باشد تنها سبب وحشت و نفرت تو

خواهد شد و آن مصاحب همان عمل تو می باشد. ۷۵

بَعَثَ

بعث: بَعَثَ يَبْعَثُ بَعْثًا و جمع آن باغت به معنای ناگهانی می باشد. ۷۶

خداوند متعال می فرماید: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

(زخرف، ۶۶/۴۳)؛ آیا چشم به راهند جز ساعت را که بیاید شان ناگاه و ایشان ندانند.

کلمه مذکور در ۱۳ آیه و در ۱۰ سوره از قرآن بکار رفته است. ۷۷ و هم درباره ناگهانی

بودن قیامت و عذاب دنیا است. ۷۸

علامه طباطبائی می فرماید:

کلمه «بغته» به معنای ناگهانی است و مراد از اینکه فرمود: «و ایشان

نمی فهمند» غفلتشان از قیامت است، به خاطر اینکه سرگرم به امور دنیایند. ۷۹

حضرت علی (ع) می فرماید:

و خافوا بغتة الأجل^{۸۰}؛ و از مرگ ناگهانی بترسید.

حرف تاء

حرف چهارم از الفبای فارسی و حرف سوم از الفبای عربی و بیست و دومین حرف از حروف أبجد، و در حساب جمل به جای چهارصد گیرند. این حرف در اول کلمه گاهی برای قسم می آید و نیز برای مخاطب و مؤنث در اول کلمه واقع می شود.^{۸۱} و نیز ساکنه آن در فارسی، ضمیر مخاطب است. در عربی، ساکنه آن علامت تأنیث فعل، و متحرکه آن، که متصل به فعل باشد: مضمومه ضمیر متکلم و مفتوحه ضمیر مخاطب و مکسوره ضمیر مخاطب می باشد.^{۸۲}

تاب

تاب: تاب یتوبُ تَوْباً و تَوْبَةً و تَابَةً و متاباً.^{۸۳} و به معنی رجوع و برگشتن می باشد.^{۸۴} «اقرب الموارد» قید معصیت را به آن اضافه کرده و گفته اند: رجوع از معصیت ولی رجوع مطلق صحیح است زیرا این کلمه درباره خدای تعالی نیز بکار رفته و در رجوع از معصیت معنی ندارد.^{۸۵} در «نهایه» ابن اثیر آمده:

توبه خداوند با توبه عبد فرقی آنست که توبه عبد برگشتن به سوی خداست با ترک معصیت و تصمیم عدم ارتکاب آن، و توبه خدا بازگشت به بنده است با رحمت و مغفرت و با موفق کردن به توبه است.^{۸۶}

باید دانست بازگشت خدای مهربان به سوی بنده از بازگشت بنده بیشتر است لذا صیغه مبالغه «تواب» همه جای قرآن صفت خداوند آمده است ولی درباره بندگان اسم فاعل آمده است.^{۸۷}

امام صادق (ع) می فرماید:

توبه و رجوع از گناه و نافرمانی حق بندیدست که بوسیله او مجرمان و گناهکاران نزدیک می شوند به رحمت الهی و مشمول لطف و عنایتی ربّانی می شوند و لابد ناچار است آدمی را از مواظبت و مداومت توبه در جمیع حالات.^{۸۸}

حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید:

لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم... و ان عمل سیئاً استغفرالله و تاب
الیه . ۸۹

خداوند متعال می فرماید:

و توبوا إلی الله جمیعاً (نور، ۳۱/۲۴)؛ و بازگردید به سوی خدا همگی .
«طبرسی» فرموده:

اصل توبه رجوع از عمل گذشته است . ۹۰

علامه طباطبایی می فرماید:

المیزان در جاهای متعدد آن را مطلق رجوع فرموده است . ۹۱

حضرت علی (ع) می فرماید:

والتوبة من ورائکم؛ ۹۲ توبه در عقب شماست .

تَرْفَ

تَرْفَ: تَرْفَ یَتَرْفُ تَرْفًا ۹۳ و به معنی توسع در نعمت . ۹۴

«طبرسی» می گوید:

«ترف» یعنی نعمت و ابن عرفه گفته مترف کسی است که به سر خود گذاشته شده

و آنچه بخواهد می کند و از وی جلوگیری نمی شود . ۹۵

کلمه مذکور در معانی دیگری نیز بکار رفته است . ۹۶

کلمه «ترف» در ۸ آیه و در ۸ سوره از قرآن بکار رفته است ۹۷ و نیز گفته شده در همه

جای قرآن در مقام ذم بکار رفته است . ۹۸

خداوند متعال می فرماید:

و کذبوا بقاء الاخرة و اترفناهم فی الحیوة الدنیا (مؤمنون، ۳۳/۲۳)؛ و دروغ پنداشتند رسیدن

را به آخرت و کامرانیشان دادیم در زندگی دنیا .

تَعَسَ

تَعَسَ: تَعَسَ یَتَعَسُ و تَعَسَ یَتَعَسُ تَعَسًا و تَعَسًا به معنی هلاکت می باشد و ضد آن

انتعاش می باشد. ۹۹

طبرسی در «مجمع البیان» می فرماید:

آن لغزشی است که صاحبش قدرت برخاستن ندارد. ۱۰۰

کلمه مذکور در معانی مختلفی نیز بکار رفته است. ۱۰۱

خداوند متعال می فرماید:

والذین کفروا فتعسألهم و اضل اعمالهم (محمد، ۴۷/۸)؛ و آنانکه کفر ورزیدند پس وای

بر ایشان و گم کرد کارهای آنان را.

لفظ مذکور در ۱ آیه و در ۱ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۰۲

علامه طباطبایی می فرماید:

کلمه (تعس) بمعنای سقوط انسان و افتادن با صورت و به همین حال ماندن

است، در مقابل انتعاش که بمعنای سرپا ایستادن، و بدین وجه نیافتادن است، پس

معنای (لتسألهم) این است که کفار بیفتند، این قسم افتادن، و این جمله و جمله

بعدش نفرین بر کفار است. ۱۰۳

حرف ثاء

حرف پنجم از الفبای فارسی و حرف چهارم از الفبای عربی و بیست و سومین حرف

از حروف أبجد و در حساب أبجد به جای پانصد گیرند.

و گفته شده: معنای بخصوصی ندارد و جزء کلمه واقع می شود. ۱۰۴

ثبر

ثبر: ثَبْرٌ يَثْبُرُ ثُبُورًا به معنی هلاکت می باشد. ۱۰۵

راغب در مفردات گوید:

آن به معنی هلاک و فساد است. ۱۰۶

و نیز در معانی مختلفی بکار رفته است. ۱۰۷

خداوند متعال می فرماید:

فسوف يدعوا ثبوراً (انشقاق، ۸۴/۱۱)؛ پس زود است بخواند مرگ را.

لفظ مذکور با سایر مشتقاتش در ۵ بار و ۵ آیه و در ۳ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۰۸
علامه طباطبایی می فرماید:

کلمه «ثبور» مانند کلمه «ویل» به معنای هلاکت است، و دعای ثبور خواندشان به
این معنا است که می گویند: «واثبورا» مثل اینکه می گوییم: «واویلا». ۱۰۹

حضرت علی (ع) می فرماید:

و حصدوا الثبور. ۱۱۰

ثَجَّ

ثَجَّ: ثَجَّ يَثْجُ ثَجْجاً به معنی جاری شدن می باشد. ۱۱۱
در اقرب الموارد آمده است:

«ثَجَّاجٌ» آنچه که به شدت جاری می شود. ۱۱۲

خداوند متعال می فرماید:

و أنزلنا من المعصرات ماء ثَجَّاجاً (نبأ، ۱۴/۷۸)؛ و فرستادیم از فشرده ها آبی ریزان.

لفظ مذکور فقط در آیه و در ۱ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۱۳
علامه طباطبایی می فرماید:

کلمه «ثجاج» به معنای ابری است که بسیار آب بریزد. ۱۱۴

طبرسی ضمن حدیثی می فرماید:

«افضل الحج العج والثج». ۱۱۵

فعل ثَجَّ لازم و متعددی هر دو آمده است.

رتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ثَرَى

ثَرَى: ثَرَى يَثْرَى ثَرًى و جمع آن أَثْرَاءٌ به معنی خاک می باشد. ۱۱۶

طبرسی در «مجمع البیان» می فرماید:

آن به معنی خاک مرطوب است. ۱۱۷

خداوند متعال می فرماید:

و ما بینهما و ما تحت الثرى (طه، ۶/۲۰)؛ و آنچه میان آنها و آنچه زیر خاک است.

لفظ مذکور فقط در ۱ بار و ۱ آیه و در ۱ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۱۸
 از نهج البلاغه روشن می شود که معنی آن مطلق خاک آمده است چنانکه حضرت
 علی (ع) می فرماید:
 و يطول في الثرى حلولها^{۱۱۹}؛ و بودن در زیر خاک به طول می انجامد.

ثَقُلُ

ثَقُلُ: ثَقُلُ يَثْقُلُ ثَقَالًا وَ ثَقَالَةً وَ جَمْعُ أَنْ ثُقُلًا وَ ثُقَالًا وَ ثُقُلٌ بِهَ مَعْنَى سَنَكِينِي وَ ضِدُّ أَنْ
 سَبِكٌ مِي بَاشَد. ۱۲۰
 راغب می گوید:

اصل آن در اجسام است و در معانی نیز می آید همچنین صفت روز قیامت بوده و
 نیز صفت قول نیز آمده است و نیز گفته مثقال، چیزی است که با آن وزن
 می کنند (سنگ). ۱۲۱
 کلمه «ثقل» (به ضم و فتح اول) به معنی ثقیل است و جمع آن ثقال می باشد. ۱۲۲ و
 جمع ثقل (به کسر اول) اثقال می باشد یعنی چیزی است که حملش سنگین می باشد. ۱۲۳
 «مثقال» نام هر سنگ است. و مثقال الشيء وزن آن است. ۱۲۴
 خداوند متعال می فرماید:

ثَقَلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً (اعراف، ۱۸۷/۷)؛ سنگین است و در
 آسمانها و زمین بیایدتان مگر ناگهان.

لفظ «ثقل» با دیگر مشتقاتش در ۲۸ آیه و در ۲۴ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۲۵
 مرحوم طباطبایی در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

مراد آنست که دانستن آن سنگین است و آن بعینه سنگینی وجود قیامت است یا
 مراد سنگینی وضع آن بر اهل آسمانها و زمین است زیرا در آن شدائد و عقبات و
 غیره هست. ۱۲۶ یا اینکه وقوع آن بر مردم سنگین است چون توأم با از بین رفتن
 نظام کنونی است و بالاخره ثبوت آن و علم به آن و صفات آن، همه سنگین است.
 در تفسیر المنار آمده:

وقوع آن سنگین و امر آن در آسمانها و زمین بر اهل آن دو بزرگ است. از قتاده

نقل شده که به علم آن بر اهل آسمانها و زمین سنگین است. ۱۲۷.
حضرت علی (ع) می فرماید:
وثقلت فی الارض وطأته ۱۲۸؛ و کاهش در زمین سنگین می باشد.

ثاب

ثاب: ثاب یثوبُ ثوباً به معنی پاداش می باشد. ۱۲۹.
در اقرب الموارد آمده است:

رجوع شی به محل خود می باشد. ۱۳۰.
راغب در مفردات می گوید:

«ثوب» در اصل رجوع شیء است به حالت اول و یا به حالتی که ابتدا برای آن در نظر گرفته شده است. ۱۳۱.

در معانی مختلف آمده است. ۱۳۲.
علامه شعرانی می گوید:

«ثواب» در لغت جزا است بر عمل نیک یا بد، و در اصطلاح جزای نیک است و «مثوبة» هم ثواب می باشد. ۱۳۳.
خداوند متعال می فرماید:

هل ثوبُ الکفار ما کانوا یفعلون (مطففین، ۳۶/۸۳)؛ آیا پاداش داده شدند کفار آنچه را انجام می دادند.

لفظ مذکور با سایر مشتقاتش در ۲۸ آیه و در ۲۱ سوره از قرآن بکار رفته است. ۱۳۴.
طبرسی در «مجمع البیان» گوید:

«مثابه» را اسم مکان گفته یعنی محلی که مردم به آن رجوع می کنند می روند و برمی گردند. ۱۳۵.

ولی راغب از بعضی نقل می کند که محل کسب ثواب می باشد. ۱۳۶.
علامه طباطبایی در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

«ثواب» در اصل به معنای مطلق جزا بوده، چه کیفر و چه پاداش، ولی بعدها استعمالش در خصوص پاداش غلبه یافته است. ۱۳۷.

حضرت علی (ع) می فرماید :

فکفی بالجنة ثواباً و نوالاً؛ پس بهشت به جهت ثواب و بخشش کافی است .

- ۱ . معلوف الیسوعی، لويس، المنجد / ۱ ؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ۱ / ۳ ؛ قتیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، ۱ / ۳ ؛ شعرانی، ابوالحسن، نثر طوبی، ۱ / ۵ ؛ محقق، مهدی، لسان التنزیل / ۱۱ .
- ۲ . اصفهانی، راغب، مفردات / ۵۹ .
- ۳ . ما فعلت قط و البتّه و لافعله أبدا . الشرتونی، سعید الخوری، اقرب الموارد، ۱ / ۱ .
- ۴ . سوره كهف، آیه ۳؛ سوره توبه، آیه ۱۰۸ ؛ سوره احزاب، آیه ۱۵۳ .
- ۵ . قاموس قرآن، ۱ / ۳ .
- ۶ . أبدا (به فتح اول) به معنی دهر، شیء غریب و «أبدا» (به کسر اول) به معنی وحشت کرد، خشمگین شد . المنجد / ۱ ؛ جوهری، اسمعیل بن حماد / حاح، ۱ / ۲۰۹ ؛ فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط به نقل از قاموس قرآن، ۱ / ۴ .
- ۷ . عبدالباقی، محمد فواد، المعجم المفهرس / ۲ .
- ۸ . فیض الاسلام، علینقی، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ / ۳۲۷، شماره ۷ .
- ۹ . المنجد / ۳؛ قاموس قرآن، ۱ / ۲۲ ؛ نثر طوبی، ۱ / ۶ و ۲۷۹ ؛ لسان التنزیل / ۶۶ .
- ۱۰ . قاموس المحيط، ۱ / ۳۶۲ ؛ نثر طوبی، ۱ / ۶ ؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۴ / ۳، مفردات / ۶۲ ؛ جبران، مسعود، الرائد / ۳۱ .
- ۱۱ . أثر (به فتحین) به معنی گرامی داشتن، «أثر» (به فتح اول و کسر دوم) به معنی برتری دادن، قصد و اراده، طریقه، ردّ پا، خبر، المنجد / ۳؛ قاموس قرآن، ۱ / ۲۲ ؛ لسان العرب، ۴ / ۳ .
- ۱۲ . المعجم المفهرس / ۱۵ و ۱۶ .
- ۱۳ . المیزان، ۱۷ / ۹۶ .
- ۱۴ . فخر رازی به نقل از المیزان، ۱۷ / ۹۶ .
- ۱۵ . سیوطی، الدر المنثور ؛ طباطبائی، المیزان، ۱۷ / ۱۰۱ ؛ صدوق، ابوجعفر، ثواب الاعمال، ۱ / ۶۰ .
- ۱۶ . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹ / ۵۰۹، شماره ۳۱۵ .
- ۱۷ . المنجد / ۳؛ قاموس المحيط، ۴ / ۹۹ ؛ نثر طوبی، ۱ / ۶ و ۷؛ صحاح، ۲ / ۲۵۶؛ لسان التنزیل / ۲۱۱ ؛ مصباح المیزان، ۱ / ۳ .
- ۱۸ . مفردات / ۶۳ .
- ۱۹ . به معنی خمر، قمار، کار حرام، ضرر، عذاب و عقوبت . قاموس المحيط، ۴ / ۹۹ ؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۲ / ۳۱۵ .
- ۲۰ . المعجم المفهرس / ۱۶ .
- ۲۱ . المیزان، ۱۹ / ۲۱۱ .
- ۲۲ . تفسیر المنار، رشید رضا به نقل از قاموس قرآن، ۱ / ۲۴ .
- ۲۳ . نهج البلاغه، حکمت، ۱۴۶ / ۱۱۶۴، شماره ۱ .
- ۲۴ . المنجد / ۴؛ قاموس المحيط، ۱ / ۳۶۲؛ لسان العرب، ۴ / ۱۰ ؛ نثر طوبی، ۱ / ۷؛ صحاح، ۱ / ۲۷۹ ؛ لسان التنزیل / ۱۴ .
- ۲۵ . مفردات / ۶۴ .

۲۶. تفسیر بیضاوی و کشاف به نقل از قاموس قرآن، ۱/ ۲۵.
۲۷. در چند آیه به معنی مهر زنان آمده است. سوره اطلاق، آیه ۶، سوره نساء، آیه ۲۵ و غیره. نشر طوبی، ۱/ ۷.
۲۸. المعجم الفهرس/ ۱۷ و ۱۸.
۲۹. مجمع البیان، ۶/ ۳۶۱؛ سوره عنکبوت، آیه ۲۷؛ سوره نحل، آیه ۴۱.
۳۰. همان، ذیل سوره آل عمران، آیه ۱۸۵ به نقل از قاموس قرآن، ۱/ ۲۵.
۳۱. المنجد/ ۴؛ قاموس قرآن، ۱/ ۲۵؛ مصباح المنیر، ج ۱/ ۴؛ لسان العرب، ۱۱/ ۹؛ الرائد/ ۳۹؛ مفردات/ ۶۶؛ لسان التنزیل/ ۴۷.
۳۲. مفردات/ ۶۵؛ صحاح، ۲/ ۱۳۳ و ۱۴۹؛ لسان العرب، ۱۱/ ۹.
۳۳. قاموس المحيط به نقل از قاموس قرآن، ۱/ ۲۵.
۳۴. دین و معاملات، سوره بقره، آیه ۲۸۲؛ عده زنان، سوره طلاق، آیه ۳۴؛ انجام مناسک حج، سوره حج، آیه ۳۴؛ مدت سیر ستارگان، سوره لقمان، آیه ۲۹ و معانی دیگر. نشر طوبی، ۱/ ۸ و ۹.
۳۵. المعجم المفهرس/ ۱۸ و ۱۹.
۳۶. المیزان، ۷/ ۶.
۳۷. همان، ۱۷/ ۱۰۵.
۳۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۸/ ۱۲۳۲.
۳۹. المنجد/ ۸؛ المفردات/ ۷۳؛ صحاح، ۱/ ۵۱۸؛ نشر طوبی، ۱/ ۱۶؛ مصباح المنیر، ۱/ ۸.
۴۰. نشر طوبی، ۱/ ۱۶.
۴۱. المعجم المفهرس/ ۴۲-۳۴.
۴۲. قاموس قرآن، ۱/ ۵۹ و ۶۹؛ نشر طوبی، ۱/ ۱۶.
۴۳. المیزان، ۲۰/ ۵۸۲.
۴۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۷، باب ۱۶، ح ۱۵.
۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۱/ ۲۸، شماره ۲۲.
۴۶. المنجد/ ۸؛ قاموس قرآن، ۱/ ۸۱؛ صحاح، ۲/ ۹؛ مصباح المنیر، ۱/ ۸؛ دایرةالمعارف جامع اسلامی، ۲/ ۱۳۲؛ لسان التنزیل/ ۲۷.
۴۷. عجله، خوب شدن زخم و ضیق وقت. قاموس قرآن، ۱/ ۸۱؛ مفردات/ ۷۵؛ لسان التنزیل/ ۲۷.
۴۸. المعجم المفهرس/ ۴۲.
۴۹. المیزان، ۱۹/ ۸۲.
۵۰. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم به نقل از المیزان، ۱۹/ ۸۶؛ مفردات/ ۷۵؛ صحاح، ۲/ ۹.
۵۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۲/ ۱۸۴، شماره ۹.
۵۲. الصاق، مانند، (امسکت بزید) - ۲ - تعدیه، (بقره/ ۳(۳) - مصاحبت، (هود/ ۴۸(۴) - استعانت، (کتبت بالقلم)؛ ۵ - سبیت، (بقره/ ۵۴(۶) - رفیت، (آل عمران/ ۱۲۳(۷) - بدل، مانند: (فلیت لی بهم قوما اذارکبوا شئوا الاغارة فرسانا و رکباناً) ۸ - مقابله مانند: «اشتریته بالف» ۹ - مجاوزه، (فرقان/ ۱۰(۱) - استعلاء، (ارب یبول الثعلبان برأسه) ۱۱ - تبعیض، (انسان/ ۱۲) ۶ - قسم، (بالله لافعلن کذا) ۱۳ - غایت، (احسن بی، ای الی) ۱۴ - تأکید، و آن را زانده نیز گویند (نساء/ ۷۹)، دایره المعارف جامع اسلامی، دشتی، ۱/ ۳.
۵۳. المنجد/ ۳۴؛ مفردات/ ۱۱۸؛ قاموس المحيط، ۱/ ۲۵۷؛ نشر طوبی، ۱/ ۷۴؛ لسان التنزیل/ ۱۱۵ و ۶۸.
۵۴. قاموس قرآن، ۱/ ۱۶۱.
۵۵. نشر طوبی، ۱/ ۷۴.
۵۶. حائل بین انسان و بلیغ منازل رفیع در آخرت (بلد/ ۱۱).
۵۷. المعجم المفهرس/ ۱۵۰.
۵۸. المیزان، ۱۵/ ۹۷.
۵۹. والله ما اخاف علیکم الا البرزخ و اما اذا صار الامر

- الینا فتحن اولی لکم». تفسیر قمی، ۲/ ۹۴ به نقل از المیزان، ۵/ ۱۰۶ و ۱۰۷.
۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳/ ۷۰۴، شماره ۵.
۶۱. المنجد/ ۳۷؛ مجمع البیان، ۹/ ۲۰۱؛ قاموس قرآن، ۱/ ۱۹۱.
۶۲. به معنی سیر دادن و به راه افتادن و ریزه ریزه کردن؛ قاموس قرآن، ۱/ ۱۹۱؛ لسان التنزیل/ ۶۶.
۶۳. المعجم المفهرس/ ۱۵۱.
۶۴. المیزان، ۱۹/ ۱۹۷.
۶۵. المنجد/ ۴۲؛ قاموس قرآن، ۱/ ۲۰۲، لسان التنزیل/ ۲۶؛ مصباح المنیر، ۱/ ۲۶؛ نثر طوبی، ۱/ ۸۶.
۶۶. قاموس قرآن، ۱/ ۲۰۲ و ۲۰۳، سوره جمعه/ ۲ و حج/ ۷.
۶۷. رساندن به مقام، بیدار کردن از خواب، نصب حکم، برخاستن بر کار و فرستاد، بکار رفته است. قاموس قرآن، ۱/ ۲۰۲ و ۲۰۳؛ لسان العرب، ۲/ ۱۱۶ و ۱۱۷؛ المنجد/ ۴۲.
۶۸. المعجم المفهرس/ ۱۵۸ و ۱۵۹.
۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸/ ۵۴۸، شماره ۱.
۷۰. المنجد/ ۴۲؛ نثر طوبی، ۱/ ۸۸؛ لسان التنزیل/ ۱۰؛ لسان العرب، ۴/ ۷۲؛ صحاح، ۱/ ۲۸۷؛ قاموس قرآن، ۱/ ۲۰۳. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۷۱. المفردات/ ۱۳۳.
۷۲. مجمع البیان، ۱۰/ ۵۳۰ ذیل سوره عادیات، آیه ۹.
۷۳. المعجم المفهرس/ ۱۵۹.
۷۴. المیزان، ۲/ ۵۹۲.
۷۵. تفسیر نمونه، ۲/ ۳۸۰؛ اربعین، شیخ بهائی/ ۹۶-۹۵.
۷۶. المنجد/ ۴۲؛ المفردات/ ۱۳۵؛ مجمع البیان، ۴/ ۴۵۱؛ لسان التنزیل/ ۷۹؛ نثر طوبی، ج ۱/ ۹۰، لسان العرب، ۲۲/ ۱۰؛ قاموس المحيط، ۱/ ۱۴۳؛ مصباح فیومی، ج ۱/ ۲۸.
۷۷. المعجم المفهرس/ ۱۶۶.
۷۸. قاموس قرآن، ۱/ ۲۰۶.
۷۹. المیزان، ۱۸/ ۱۸۰.
۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳/ ۳۵۷، شماره ۲۱.
۸۱. سوره انبیاء، آیه ۵۷؛ سوره احزاب، آیه ۳۷؛ قاموس قرآن، ۱/ ۲۶۰.
۸۲. مانند: ضَرَبْتُ و ضَرَبْتُ و ضَرَبْتُ و ضَرَبْتُ، دایره المعارف جامع اسلامی، ۳/ ۴۳۵.
۸۳. المنجد/ ۶۶.
۸۴. قاموس قرآن، ۱/ ۲۸۵.
۸۵. اقرب، ۱/ ۸۱؛ صحاح، ۱/ ۳۳؛ قاموس المحيط، ۱/ ۴۰؛ در سوره توبه/ ۱۱۷، لسان العرب، ۱/ ۲۳۳.
۸۶. نهایه، ابن اثیر به نقل از قاموس قرآن، ۱/ ۲۸۵.
۸۷. قاموس قرآن، ۱/ ۲۸۵.
۸۸. التوبه حیل الله و مدد عنایت، و لابد للعبد من مداومة التوبه علی کل حال. مصباح الشریعه، باب ۹۷/ ۴۳۳.
۸۹. از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود نرسد،... و اگر مرتکب معصیت شده استغفار و توبه کند. اصول کافی، ۱/ ۴۵۳، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ۱۱/ ۳۷۷.
۹۰. مجمع البیان، ۱/ ۸۹، ذیل آیه ۳۷ بقره.
۹۱. المیزان، ۱۵/ ۱۵۷.
۹۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶/ ۶۹، شماره ۱۴.
۹۳. المنجد/ ۶۰.
۹۴. المفردات/ ۱۶۶.
۹۵. مجمع البیان، ۶/ ۴۰۵ ذیل آیه ۱۶ / سوره اسراء؛ المنجد/ ۶۰.
۹۶. به معنی ابطره، فساد و طغیان، المنجد/ ۶۰.
۹۷. المعجم المفهرس/ ۱۹۵.

۹۸. قاموس قرآن، ۱/ ۲۷۳.
۹۹. المنجد/ ۶۱؛ مجمع البيان، ۹/ ۹۸؛ قاموس المحيط، ۲/ ۲۰۳؛ جوهری، ۱/ ۴۴۴.
۱۰۰. مجمع البيان، ۹/ ۹۸.
۱۰۱. المنجد/ ۶۱.
۱۰۲. المعجم المفهرس/ ۱۹۶.
۱۰۳. الميزان، ۱۸/ ۳۴۷.
۱۰۴. قاموس قرآن، ۳/ ۳۰۲.
۱۰۵. المنجد/ ۶۸؛ قاموس قرآن، ۱/ ۲۸۶؛ لسان التنزيل/ ۲۵.
۱۰۶. المفردات/ ۱۷۱.
۱۰۷. به معنی منع کردن و راندن، المنجد/ ۶۹.
۱۰۸. المعجم المفهرس/ ۲۰۲.
۱۰۹. الميزان، ۲۰/ ۴۰۳.
۱۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲/ ۴۵، شماره ۱۳.
۱۱۱. المنجد/ ۶۹؛ قاموس قرآن، ۱/ ۳۰۳.
۱۱۲. اقرب الموارد، ۱/ ۸۶.
۱۱۳. المعجم المفهرس/ ۲۰۲.
۱۱۴. الميزان، ۲۰/ ۲۶۳.
۱۱۵. بهترین حج رفع صوت به تلبیه و سپس جاری کردن خون قربانی می باشد. مجمع البيان، ۱۰/ ۴۲۱.
۱۱۶. المنجد/ ۷۰.
۱۱۷. مجمع البيان، ۷/ ۲؛ اقرب، ۱/ ۸۸؛ المنجد/ ۷۰، منهج الصادقين، ۵/ ۴۶۸؛ به نقل از الميزان، ۱۴/ ۱۶۷.
۱۱۸. المعجم المفهرس/ ۲۰۲.
۱۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵/ ۷۱۳. شماره ۱، و خطبه ۲۱۷/ ۷۱۸ و نامه ۴۱/ ۹۵۶.
۱۲۰. المنجد/ ۷۱؛ صحاح، ۲/ ۱۶۱؛ لسان العرب، ۱۱/ ۸۵؛ لسان التنزيل/ ۹؛ مصباح، ۱/ ۴۰؛ قاموس المحيط، ۳/ ۳۴۲؛ نثر طویی، ۱۱۳/ ۱.
۱۲۱. المفردات/ ۱۷۴.
۱۲۲. سوره مزمل، آیه ۵، مفردات/ ۱۷۴.
۱۲۳. قاموس قرآن، ۱۱/ ۳۰۷؛ دایرة المعارف جامع اسلامي، ۱/ ۱۵.
۱۲۴. اقرب الموارد، ۱/ ۹۴-۹۳.
۱۲۵. المعجم المفهرس/ ۲۰۲ و ۲۰۳.
۱۲۶. الميزان، ۸/ ۳۴۸؛ مجمع البيان، ۴/ ۵۰۶.
۱۲۷. تفسير المنار به نقل از قاموس قرآن، ج ۱/ ۳۰۸.
۱۲۸. و گامش در زمین سنگین می باشد؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸/ ۴۲۶، شماره ۵.
۱۲۹. المنجد/ ۷۵، مفردات/ ۱۷۹.
۱۳۰. اقرب، ۱/ ۹۶.
۱۳۱. راغب/ ۱۷۹.
۱۳۲. ثوب جمع آن ثياب به معنی لباس است و بدان جهت «ثوب» گویند که بافته شده و به حالتی که در نظر بود رجوع کرده است زیرا در ابتدا از بافتن پارچه، لباس در نظر بود. قاموس قرآن، ۱/ ۳۲۱.
۱۳۳. المنجد/ ۷۵، نثر طویی، ۱۲۰/ ۱/ حاح، ۱/ ۳۴؛ لسان العرب، ۱/ ۲۴۳؛ مفردات/ ۱۸۰.
۱۳۴. لمعجم المفهرس/ ۲۰۵ و ۲۰۶.
۱۳۵. مجمع البيان، ۱/ ۲۰۳؛ ذیل آیه ۱۲۵ بقره. مفردات/ ۱۸۰.
۱۳۷. الميزان، ۲۰/ ۳۹۶.
۱۳۸. نهج البلاغه، خطبه ۸۲/ ۱۹۲، شماره ۳۲.